

آمدند فرمان بولاق اگر فریاد و آوازه می شنیدند آیدیم یا غلبه می کردیم راه از خود بران استقام
 بیایند و ما را بر و تاج بکنیم آنها گرد تا شاه تو بیایم و بیایم ^{بگفت} بیایم و بیایم
 چنانکه از الحجه - بیست و هشتم جولای - چند سکه از لایق ^{بگفت} به علی راه بفرستند
 تا سبکده چینی را آید و بعضی رسالتی که بشهر لایق در آنجا از آنجا که فرستادند
 فریاد می شنیدند که چنان بیخ و ریخ آوردن سرایان به هیچ آیت و بیرون نرسیده اند
 که رویه را امر از این داشت و هر کس را بران آباد و خجالت - خصوصاً برود که از این
 جز مهربانی نباید و نظرها طفت به راهل کش بایدند ^{بگفت} این گونه این خبر بیخ آورد
 افراد افتاد هر که چنین بشهر کرد راه انهر اسیرد - امانت علی - غلامه دایر انگیزی
 سر بخروکار ثعالبه داری آورد و سر بخروکار شاهی نهاد ثعالبه دار غلبه و الحق بگرد
 یکنوع و فصل حسین به منبت به تحصیل داری باورشده - که سعادت خان واکبر
 خان و ابراهیم ^{علی} خان و غلام علی خان و غلام رسول خان و محمد علی خان ورشته داران
 تا به حال و فضل حسین خان وزیر خان حاضر گشتند با امید اینکه منصب دار شوند
 به روزمانند ایجاد که باودرخواست کنند -

پنجم الحجه - بیست و هشتم جولای - هنگامیکه در بارید مدار شهریار روشنی بزیرفت
 بخت خان سر لشکر چند کورت یا خسرو پیش آمد و سرگوشی کرد اینعلی شهریار را ناپسند
 افتاد و هم امرارا ناگوار آمدنواب امیرالامرا احتشام الدوله امین الرحمان خان بهادر
 صلیب نادیب باوراند که این بی ادب نبود انی که این بارگاه شاهان است بی شناسی که
 این ادب گاه خاقان است پیدا است که ترا با شاه از سرگوشی چه نسبت ترا با خسرو
 از خلوت چه شناسیت - آدورا آدویت لایم است * عود را گریونی باشد همزم است
 بخت خان را امیرتله افتاد سخن را درازی داد نواب ^{احمد} معام الدوله فرستاد
^{احمد} نواب خان بهادر و نواب ^{احمد} مافرد الدوله ^{احمد} سده ^{احمد} الدین/خان بهادر و حافظ
 ندیم الدوله محمد دارستان بهادر و میرزا عبدالله ^{احمد} با برادر ^{احمد} بودند همگلا
 نواب امیرالامرا زبان گشودند و هر یک را زچون بودند شهریار که ناسزائی این فرقه

بافیه جاهل در خرد است و با اهل این خرقه در ضمیر ارگان دولت را خاموش گردانید

فرمود که - ادب تاجیهست از ملک الهی - بنده بر سر پرو هرجا که خواهی -

ششم ذالحجه - بیست و نهم جولائی - جمیع مردم از لشکر بلخیان را امروز از صبح

گاه یکشاکس اجتماع افتاد و جنگ سمرقند دست داد چون مجال بمقابله انگیزان

دلایران نبود نام گاه انتشار روزی شد چند کس از لشکر انگیزان جدا شده بمالخیان

در خورده بیان نمودند که امروز انگیزان را اندیشه دیگر است که در وجود شان دوسد

کمر مردم اندیس از شنیدن این خبر باقیان را سرور نوید آمد لیل فتح نواختند بخسرو

داد پایه بلند ساختند شاه فرمود که - سباهی لشکر نماید بکاره دوسد مرد جنگی به از

د هزاره و هم فرمود که خورشید بخت ^{شان} خان تابان است و آفتاب اقبال ارشان در غنای

و همان پایشان پس - بخت گریختن آن بود سندان ^{بد} سندان بشکند - بخت خواب

آنرا باالوده دندان بشکند -

ششم ذالحجه - سوم جولائی - شاه بیاض روان آرامیام بدر پیشی که جایگاه او بود

غریز بود نمود چون درین نا هنگام پیدا صورت بد داشت نیکر دعا خواست خدا پروه تا

دیر دست بدعا برداشت و بگریه بشورن شد -

ششم ذالحجه - سو و یک جولائی - از آنجا که سبکسری باقیان موجب آن افتاد که

اثنی مسلمانان را بحیث سرکوب اینان آید و عمران جماعت بکین ایشان بکین در تشمت

امراش شاهو پیش خسرو زانو زدند و از حراس سخن آوردند و آنچه دیدند و شنیدند

بدر رسد اشند و آن اینکه گروه فتنه گران از هندوان که ^{دراوان} فراد آن از قدیم بمسلمانان

است به پیدا ساختن آن هنگامه این هنگام را بقتلیم هند است مقدم بلخیان هم

توساترا غنیوت سهر و حجت انقیاد پس با هم کمر و رسم انسا در پیش نهاد

بدوستی گرفتند درین در آورد همگسان هر دو را بمرتبه اگر آمد و بمرتبه جیره

سباه دگر چون با هم دلی نماید اندک بزرگ اندک داد پیش نهادند بکین درو ^{سپاه}

بدر رسد آید که سبکسری که را در این روزی از زور گرفتند حوسه تازه شد فرود

برستی همچنان آمد که گوناگون آری بلورده و انورده بصفتی طریقی استلانی نبرگوم گشتند
روزها است که بر خیزدین بعضی بختیوان شهر با خصلت نبرگزی خون و راوی بختند و بالزام
گرفت و سانی الیکه بران در گرفتند تا چهارون کار فضا بیاورد خون نبرگتد آیدون که
عید قربانی برود و باقی گرفت با آمد از قهای جهان بنادی کوفه اند که قربانی گار
اصلا بوجود نیاید و هیچ احدی را که سپه بازار اند بازدار تا نگ نماند ایچون
سوکش ایشان از خد گدشت هیچکون سلیمانان را بهایش شان چترفتی جان نبرین شاه
غلام علی شاه بولکان شاه احمد سعید ستود و برگهد و بختت بهرام سبیلو جهان از این
مفسدان و علم جهاد و روح جلیع بر افراشت و قلین جهاد نهاد و صلاح عام خود
داد شنیدن مردم همان گرد آمدن همان پیشگاه جامع جمیع اراد نیندن آمد چونی
این حال حالی خاطر خاطر گشت بر افراشت و واگت که همانا این گروه خانه خواب
طریق بخانه با هم آنگه گشت هر آینه گام بر رویش ایشان باید فشرود و زمانه تابع در زنده
آید به تندی سبک دست بردن به تیغ و بداندگان برد بخت دست دروغ شهر
باز قهرالود درین سخن بود که گروه گروه بانمان تا از آن هم شکوه کان و هر خوان
ببارگاه آمد عذرها آورد و هوش هانود پس خسرو پلکان بقی صدرالدین خان که
بود سنجیده گوئ شگفته خوئ هراز علم و ادب بود سخند نهاد و بنولانای مذکور
فرستاد و این شعر از خامه خود برنگاشت - و مثنای ای بار گریخت نبار آرد کس
تا زین آن به کزو هرگز نبار آرد کس - یا مولانا با پمان والا که کشاد -
نهم ذال حجه - یکم ماه اگست - بخت ظن سرلنکر بیید بهارگاه خسروی سخن
سنوه بر خواند که بقابلت لشکران موجب شمانت شهریان است و ان باعث زنجش
بهارزان و این خندیدگی و طعنه و بی همه از امراض دولت است که ایشان هرما
لشکرانرا نامرد میگزیند فرمود که بلی نامرد گشتن نارواست ولی نیم مرد خواندن بهجا
دهم ذال حجه روز نید قربانی - درم ماه اگست - سهویار در مسجد موتو یاد ائح دو گانه
عید قربان در آمد و نماز و ختابه کرد و دعا خواست و برخاست تا انجمن نذر گذاری

برآوردند و به نوری آنی در چشمش برین طریقه در کار آمدند. فیض یافت و آنچون ایام ظاهر
فراخی در گرفتند و اولاً این ها مردگان بودند و با آنکه از آن مردگان بود پس
کوه چکا پناه ایام آن مردگان بود و اینست با آنکه ام. بنامه این مردگان بود و این وقت حافظ
قطب الدین حافظ در کمال آثار شریف حضرت سرور کائنات علیه السلام و عموماً در جلوه الله
علیه و آیه و امجاه و علم ایام کرامت حضرت شفیع الباقی از مسجد ادینه بقلمه آمد
شاه چند قدم پیشگاهش کرد چون ز کبریا موجب شهادت شد و میماند آمد و هر طریق ظاهر
ایثار بود و بوسه و بر دیده مالید و اسرار کرد که ایام حافظ اولی الدین را
خلعت سه پارچه پوشانید و سر حشیمان لشکر بجه چند تاج و تاج و اسب با اسب
و سامان نقره ای و طلائی پیش کش کردند و پوزانند چون مقبول آن التیارات فرمود
که سرمای بهمانی شایان ندرگاری شاهان نیست عوض نبودند که فلامان این ماه از
زادگان باری و هزار پردازی اندوخته ایم فرمود که نیمی شها از سبیل زبان کاری و نگاه
کرداری و تاخت و تاراجی و دل آزاری بود آتش آید. چون در بارها برخاستن
هنگام آمدنهایت الدوله ارکغانی، زمان حکیم رضی الدین خان و حکیم بهروز بهادر
با عبده الحکما حکیم احسن الله خان بدو رسیدند ندرگه آر آمدند. حکیم غیاث الدوله
منزل نژاد بس لایق قایت خلق بود با اعتماد الدوله خان خانخانان بهایت خان
بهادر کاهی واسعه بودند بهودی در میان دارد هان و هان حکیم محمد حسین
خان بهادر غیاث الدوله اسرار حکمت را شناسا و در روز طه بهایت چنان اشته بود که
در هنگام خود به هفتاد در همین نزدیکی بمسومیش از هفتاد سالگی چنان را
بدرود نمود همشهرزاد ایشان خواجه عبدالرحمن که بجایش رونق افزا آمد از بزرگ
زادگان این بلاد است همانا باکره گمشده خلق خوی اوصاف دارد نیمی مناقب
ایمان به تو از وصف است ایشان را رابطه اتحاد و رسم مهر با این داستان طراز
است.

بازدم ذالحمه - سوم اگست مولوی احمد علو از راه ناهرسنگه صاحب بلب گده

و قلام عین خان اثری از ایشان به چشم می خورد و چندی از این آثار در کتابخانه
 بزرگ آید و در میان این آثار که امر به شمار می آید، قومی بر این خط بود که در همین
 نزدیکی، در حین استادن و ملائکه در آنجا و لا محاله، جمع اند و در پیش رو و قلم نگار
 علی شادان طبری و اولاد او و در میان خان حاکم در حین استادن و در میان استادن آید

مربوط آید و در کتابخانه، خبری از اولاد طبری و نام او نشان پیدا می آید

در تاریخ هم که الحجه در چهار باغ آید که در بولاق است و در حین استادن و در حین استادن
 و قاضی شایع و اولاد او در حین استادن و اولاد او در حین استادن و اولاد او در حین استادن
 اهل علم و فن و در حین استادن و در حین استادن و در حین استادن و در حین استادن
 به بهلولی خویشی خوش جایش داده برای کشایش حال بد مال در خواست فال جنب
 بود که از فرقان بر جویند و در حین استادن و اولاد او در حین استادن و اولاد او در حین استادن
 و اصلاح آید که در حین استادن و در حین استادن و در حین استادن و در حین استادن

بد رالدین مهرکن یک نگین در میان فرنگ که با به تصریح الله فتح تریب آراسته بود و در حین استادن
 . مانا بد رالدین خان ^{مهرکن} حکنجی بدور خود استانی خود داشت .

سیزدهم ذال حجه - سیم است - مهر کن علی خان نام با هجاء موار از چهار آمده
 است. سنج بوده به مورث گاه فرود گاه به برکت و هم نول سنگه عم زادنا هر سنگه رایبه
 طلب گاه با بسیاری مردم سورش که با آویزه انگیزان برانگیخته آمد به بر کوه و رزم
 آراسته آمد و نیز جمع جمع جبال از علم نا آشنا از فن جنگ ناگاه آمده هر دیار و
 اعمار به رخاش گری انگیزان با اقتدای ایسان بکوچه و با آویزه گرم رفتار - دند - چون
 تمام هنگام گزاشی شد او پیش بدید آمد وقت غلبه زنی رزم و زمان برش افروزی بیگار
 از داوران انگیزان دیدند و فراریدند تا به سر قرار نبودند .

پانزدهم ذال حجه - سیم است - سیم است علی خان نام از تعلق داران آورده در دیار
 حاضر آمده عرض انداز ایسان گذرانید و با دایم تار از ایسان بیس گردید از آن
 مریوم چنان معلوم شد که درین روزگار بر جمع قدر نام را که ولادتش از شک
 به - زنده بیتم که از زادن نژاد مورث است و تمام بدوی از خطه زان دوان

آزادی و بشر برانگیخته، همین بد ایشیت، لیکر خدیوای بنیان‌ساز هر که بود و اقیانوس خدایش
 به مرزاد : خورشید اجید سیه خلیج که خدایش نگه داشت و جلالیتش است و هم ادب
 در وقت و هم جود و هم خلق و فایده است و هر آنکه که در این امور بود بزرگ است
 هفتاد و نه حججه ^{دهم} است - ^{پنجم} است و هر یک از اینها که از اینها است شاه
 انگلیس سوکننده بهار که شاه خلیج آرد و حکمرانی سلطان را بر او نهادند
 پس برینهم سره و هانسی و جبار باورند هر یک از اینها که از رفاقت محمد عظیم بود
 بود از خان نام داشت یک لقبه شریف ابدار از اجون صاحب شاه بود که بود
 که اجون صاحب کیا و این مرکز که درین همه مساوات و آشوب وقت این ارضان کیا
 این همه سازگار اقامت است -

هفدهم ^{دهم} الحججه - ^{پنجم} است - اگر خلی خان مرزبان بهاتودی و خسرو عرضه
 برنگاشته که چند پانصد که چند سوار بهاتودی دست بسته دست پند آراسته اند
 و باستعمال سه نکهه رویه از شاه اشاره میدهند اگر چه غلام و انبوه آن و خلاصه
 درین هنگام سرانجام این مایه گران کیا اما خانه زاد را از فرمان والا گرفتار است
 آنچه از آن غلام است از فلان خداوند است شاه چون به پژوهش این همه پرداخت
 مید آمد که پنجاه کس از اوهاشان صورت سواران شاهی ساخته سیرت آزار رسانند و برشته
 نخست بهاتودی گام زده اند از خاطر مردم بوده اند باستماع این حقیقت تهر
 سلطانین بهوش آمد فرمان داد که باد برنگارند که این بد باشان ازمانهستند آن دسته
 را برشته بسته چارویج ساخته بد از الخلافه فرستند -

نوزدهم ^{پنجم} الحججه - ^{پنجم} است - ^{پنجم} است - ^{پنجم} است - ^{پنجم} است - ^{پنجم} است - ^{پنجم} است -
 است قصد و بدین سلطان بر آراسته به پیش خسرو بر خواند خلعت در هفت - غالب
 در علم پارسی غالب بود تصنیف فراوان از اوست هندی نژاد بود و بنیان دانی از
 پارس زاد آن کوی سبقت بود -

بیستم ^{پنجم} الحججه - دوازدهم است - هر که باغیان جنگ، انگریزان بر آمد و بکوهچه رفت

بود اما امروز بنده آنکه در این راه با مستوفی و اوراق با نیت بیرون گارند که بجای
خوش بیاند هر که باور آید که از این راه بیاید در راه گوش جان سازد یا کمالی نماید و هم فرود
یکه که از این راه بجای بیاید و با شهباز آید و هر که که از این راه آید
بجای تمام ایوان سلوک بیاید در این راه با شهباز آید - که از این راه و امیر از این راه خاموش
ندارد - همان ایوان بیوسف علی خان بیاید در این راه بیاید که این و نیتش آید و بیاید
و در جانشین ایشان نواب کبیر علی خان بیاید و هم کمال بیاید در این راه بیاید و همان که از این
انصاف داشته همانا دست بجهت هر که که کشاد یک آنچه و شصت هزار و بیاید
بدرستی و شکستگی جامع شاهجهان آبادی فرستاد به نام آرامش و به نام سرور شده
ساله حبه صلح را گذاشته سفر گزاف یک هفته شد و صبح اگر که آرد و آمد بهما عرب
هم از بیرون گرفتند خدایش جامع باخش و با حجت الفردوس کدا امروز هم رام نور
جامع گدا را آنکه هر که را بیاید از این راه بیاید

بخت و سوم ذال حجه - بانزد هم اگست - از این جا که سوله را خرج روزی تا اگر باشد
ایشان در طلب طلب بیورش در سده بیست و بیرون آمدن با افسران لشکر بزم سگال این
بر آراست و انجمن قرض خواهی بهار است و با مهاجرتان شهر و با هزارگان این مسوره
سخن بهامه انداخت و پیران دل بطلب آن بهر کس و نکس نهاد چون از ان سوانکار
رفت ازین سو اجبار رفت هم از نواب فخرالدوله بیرون آمدن الدین خان بهادر صاحب
لودار و خواهش رفت و خواست گاریس آمد چون چند کورت سخن بهمان آید هر با آمان
کرد برده که به بهلول بیرون نزل بود به سخن خوش آمده چنان بگفت آمد که بمن
سرد آید تا مقصود خدای گرفته اید این سخن که از زبان سرزدر شرافت نواب
فخرالدوله بهادر بیوش آمد و عرق شجاعت حرکت نبود با وجود غلبه شور افشته
دلان است همت گرم سادست و جانان گرم کرده برخاست دست به شهباز آمد رب بگفتار
که کرامت یارا و بگفت مجال که دم بمن رفت و درم زمین گورد در اندک زمان
تنها سر ازین ها بفتراک بر بندم گوشه نژاد باش شیوه ام رزم بهوشی است نه

پیشه ام دکان آرایشی چون توکی بگون فایده بشریهاش در گون گوید به شکل از سران
 سنگه و رنگ شسته و به بون من آمد بهر زانکه هم بهرینانی سوزگ و سوزنی گوین بهجا آورد
 و از نامه اندازی و به انان سوادج خود میزد و به برینانی سوزگ و سوزنی و به داشتن بهایند
 مع نبود بهای را تکرار انگار بود پس از اینها نواب قهرالدوله بهادر قهرالدوله پسر خا
 با خدیو گاه بهر زانکه برده جهان جهان گداور می نمود شاه نیرزا هسل را چون حکم احتیاج
 داد به فرود که ایشان جهان لغاورد در روزی آمد و چون به یکدیگر دکان و آرد که داد
 و سند کنند بهای ایشان دروسی بهایند کن به سوزنی و زینا شدی نه از درستی و سوزنی
 روزی نواب قهرالدوله بهادر به عیب که خوبی خوش گوی امتیاز نام داشت به روح
 با صفت رفیع باوفا در برداشتی و آزاد بهی نام در بود بهر ایشان قهرالدوله توان
 بهر زانکه والدین احمد خان بهادر که رونق افزای سند لوهارو آمد همانا خلق فرود شده
 را به موجب آرایش و کار فرود به راه سبب کشایش آمد صحبتش دل آویز قهرود خادار
 انگیز بهوت و محبت و سخاوت برو ختم به نامه زنی بگانه زمانه و به سخن گوی قدومه
 روزگار بود صفت که در عجباه و دو سالگی بخواب جاوید رفت نه تنها بهر که واسطه محبت
 و رابطه اخوت مابین بود از چند آئین هم افزود بلکه عالمیرا اندوهی در گرفت خدایش
 بهجت الهادی مقام اعلی دهد اللهم المفرد الرسم وادت غیر الراحهین - ایشان را
 بهر بهر اند که هر یکی به باقت ائصال تام دارند همانا به سبب امتیاز تمام دارند
 طاق و همان بهین بهر جانین ایشان بهر زانکه امیرالدین احمد خان که شهبازه بر زمین
 لوهارو با روایسته پس خلق و به التیق است گوی که لباس دوی و تقوی به رقابت
 و دوستی اند همانا صورتش زهاست سیرتس نیکو جوان عیاست فکر بهر اند دارد
 بهدایش تا بهر دارد که از باقیات عالمان است - ای لطیف سوگاری نواب بهر زانکه
 علاوالدین احمد خان بهادر تا کجا و داستان آن تا چند دل از همه بستگی بردار
 آنگاه بدعا بهار - چون بنواب ضیاءالدوله حکیم سعدالدین احمد خان هم استدعا
 در زمین رفت پس به لطف العیال از آن عبورید و جا به بیرون کشید و به خانه خود

گزارید نواب ضیاءالدوله مرتجع باولتر رایج باالجهار بود. اخلاق حمیده اوصاف
 پندیده داشت حریف گدازین نوازیکوینش از هکند سکاکن رغبت اخیری بریست
 و بان جهانبان در دست ایشان ران زین باکوه شکر بودی همه خدایان ابا براد
 ایشان سه سوا گل اشید اندا که من کن ^{میشکر} با هر صلا اندید

بست و پنج بد الصبح - شانزدهم اگست - میرزا محمد اللہ خلیف میرزا شاه بیخ شاهزاده
 حکیم عبدالملک و اعتماد الدوله میرزا محمد علی خان بهادر بر اراضی تنسیم خواست سها بد راه
 از جهانبان و بازرگانان درخواست مسامحه نمودند و بگرفتند بهجاه هزار روپیه چند مرد
 را در گرفتند که نام شان از یاد رفت و باغدار دیگر به جهانبان در گذر آیدند و
 بصورت پرداخت کردند چون خسرو را ارجحیت حال ایشان آگاهی آمد به میرزا محمد اللہ
 فرمود - توهم بردی هستی امید داره پس امید بود در شهبان بر آرد - باید که بدل داری
 نه بدل آزاری بحاطه کن و بر آردی بندگان امروز رحمت کن تا فردا رحمت نه بینی
 برا نثر بند آوردی و پاسهائی است نه بازاری ویدادی - ^{عظیم} من لا یرحم لا یرحم -
 بست و پنجم بد الصبح - هفدهم اگست - پدیا کس صورت از شکرهای با رواشید
 نوده بد هلی آمده از حلقه جی پور و جود هپور و بیکنبر نوده و انبوردند که رئیسان
 پور و جود هپور و بیکنبر سها گران بکشایش د هلی بانگروان فرستاده اند و
 بهمان واگذاریت یا شن آنه بهمان آورده اند و ضمیر این شرط شرا دیگر هم است که
 پس را ازان آگاهی نیست - سران لشکر چند ایدانرا آهنگ را به پوتانه آوردند و
 از به شور برانگشند چون سروروش و حرف نام را این جماعت را در ^{زمان} سرافشاد آنچه
 بنیسه بگفتن برای نمودن بود نه برای رفتن و کردن سها ایدان را خاموش نوده فرمود
 نه رئیسان مذکور ازان بزرگ طائفه اند که قراچه مادری ازها میدارند و ازان فرقه جماعت
 اند که در وفاداری و ایمنی اختصار دارند تقاضای وقت همین بود که بندود -
 خلاصیک ایدان را ^{است} جماعت ^{رفتند} جاد گرفت که ^{رفتند} چالی ندارد پس این غوغا برای کدام
 این سور بگوست - اسناد از مانند و ما از ایمنار - تراشید اما - بست ماکرم

و مناقب هر یک ایشان را بتواتر به شنیدن مع آید طبع و بدیدن مع آید همانا شیوه کرم
 شتری صاحب جی پور بگفت در بنیاد چگونه مایه نگاشتن آید و خوبهای و الو وجود هیو
 پایانه ندارد که برنگارد و نیکوئیهای بر زبان میگذارد چگونه برگردد که خانه باران نوشن
 آن ندارد همانا هر یک از ایشان دلجو کرم گنج است گوی که خلق خوبی در
 طیبست هر یک از ایشان بودع دل نوازی در آب و گل ایشان سرور شده - هر آینه اوش
 ایشان پناه جانی همگان آمده -

بخت و ششم ذالحجه - هجدهم اگست - چون زمانه سرشورش نهاد فتنه روح آورد
 هر یکی شاهین را سرسوزی افتاد بولوی فضل حق خیرامادی رخت و بالین
 حضرت دهل انداخت سپه دربار آورد حضور یافت فرمان روا خیرامادی عرضه داد
 روز دوا هشگری کامیاب او را تاشکیها نمود فرمود که تا مرده مراد تو رونماهد و سفینه
 آرزویت محاصل مقصود در رسد شکبهاش - بولوی فضل حق در علوم منزلت اندوخت
 همانا سرمایه او ، بمضیق احشاماد پایه داشت -

بخت و هفتم ذالحجه - نوزدهم اگست - نگاه در بارود خانه آتش افتاد که بر زمین درآمد
 ککاف محله چوری ساژان را آسید در رسید و پانصد مردم بارود گرا و سوخت که جهان
 جهان پرواز کرد سپاه بد کردار این کردار را حکیم احسن مطلق الله خان نصبت
 نمود بهسکن و گرد آمدند بهلام : گوی که رفتند به یا جا کوشیدند در مساجد تاراج کنند که
 و را خان و مان یا باشد عهد الحکامارا دران شوریده حالی سرمایه د هشتت آمد از
 بسم جهان اشلتم - یافه به پنجاه تمام آمدند بم الدوله سابقا مسجدی اود خان بهادر
 که از اسباب ه بیم و بود در آیب الملک با لایقوس ، زمان حکیم غلام نقتند خان که
 برادران او برده تا - زده مستعمل بین شورو ماجری گذار آمدند مباء بحمایه او
 برانست تا عهد الحکما از بهعلامت بود و فرمود که حکیم با د همین دشمن مال است -
 حکیم غلام نقتند خان از تیک نهاد آن بود برادر زاد ایشان بسو حکیم الملک - لایقوس
 نما حکیم قصاب الدیور خان است مسجد بد راندین خان نام او است سواز گزیده

سپان بن ننگر بخاری و امیر ایستاد اجازت یافتی. بعد از این و در میان امیران و پادشاهان و ستمت
وین پادشاه ایشان مع آرم و جوانانم که پس از این و فایده خلق است همانا بزرگ
حکیم است که معلوم و باورد و اصول و معنی بود از کوشش و زور و عزم و سستی و تمام
عفو و استغفار و توبه و بی گناهی و طاعت اینها و خلقی که گمراهد و گمراهی و نکند از راه
بست و همش در الحجه منعم و کفایت و عظیم الله تعالی و سردار خان تمام که سببند در
فکر و بهر آباد با نهار و ایستاد آید با هیچ چینه و سولر گزند با شاد و بک از راه جزایگان
بهد الله نام قولرگاه نواب امیرالامرا و استقامت الدوله امین الرحمن خان غلخ بهمانرا را
در گرفتند و بسوطلب زرها درینستند و در سوال کشودند امیرالامرا خدیو است که گاهی
بگوش شاهزادگان و ستمندیک از اینها با ساداری بی بیخاصت و سنگاری صورت نگردت
بناگور از گنجینه نواب امیرالامرا بیک هزار روپیه خالی آمد پس امیرالامرا بنحسور رفت
حقیقت که بود عوض نمود و شکوه شاهزادگان و پادشاهان آورد شاه ایشان را تا سزاگت
و بفضیلت در شدد و تهر فرو نشد تا زورفته باز نماید و با امیرالامرا بخزانه نشد و فرود که
امواج با اعضا مایند. هر عضو که بدرد آورد روزگاره دیگر عضوهارا نمایند قولر -
بپوز احمد الله پسر پسر شاه خرد چشم نمود او بپوش آورد و امیرالامرا را بهمان مع خود پرده
طعام شام را دعوت نمود خسرو هم از مطبخخانه خاص با چند خوان طعام پایه
باورجهخانه
امیرالامرا افزود چون پایه اش در نظر اهل سلاح بلندتر آمد حمد را موجب آمد
پس باغبان را به تخریب او سگالها افتاد -
بست و نیم ذالحجه - بست و یکم اگست - هنگام دربار بخت خان زبان عرض
کشاد که با اجتماع افتاد که سپاه اندور و لشکر اودح پور بدات نمود فرود
که تفاوت نمود از سماجه برآمد که ازان خواهد آمد - وهم فرمود که صاحب اودح پور
موزبانان هر سه شماره باوقار و قادر اندر سیمار رئیس اودح پور با راهب قرابتی داشت
که جدا ما لنگر بادشاه باراج اودح پور پیوند خویش پیدا است
اما صاحب اودح پور و پروده و اندور هر یکی فرخنده و شمس است خوش انداز خوشنما

امری همانا هر یکی با هزارهائی از اهل نوبختی در میان خود رسالت ایشان

روایت نمایان است هر قدر که در جوش و خروش ایشان در زمان شاه در زمانه ایشان

خلق کمالی در میان ایشان بود و در روزی که ایشان را با ایشان در میان

شاه در آن زمانه در میان ایشان در میان ایشان در میان ایشان

و چون یکی از آن بود چنانکه در آن روز که در آن روز که در آن روز

تمام در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

ایشان در آن روز که در آن روز که در آن روز که در آن روز

لواحق ایشان هر چه که در آن روز که در آن روز که در آن روز

سپاه بر شاه و شاهزاده و امرا نظر بدین اندازند چون که کوش است بسیار در میان

نشان است - چون بخت خان در گذار مخالف آورد و از حد تجاوز نمود شاه فرمود که

این خیال است و حال آنست و چنانکه در آن روز که در آن روز

برای تعذیب خیره سران است نه برای تخریب شهریان کلاً لا - اخلاصیک بیاد اوید

و اتحادیک بدولت ما داشته باد بگران نخواهند داشت و میرزا امین فرمود که

حقیقت حال آمدن ایشان در میان اگر سخن راستی دارد بایشان در خورد تا بر خورد و

بخت را این تغییر خدیو ناگوار افتاد که رو از دربار بر نهاد

همانا هر یکی ازین بزرگ رئیسان که نام و نشان ایشان در میان نهادم گزیده خلق

تسلیم شده گوئی پسندیده خویش گوئی که بآب و گل مروت و شرف سرور شده اند گزین اهل

تسکین اند گزیده رئیسان اند هم در میان و هم در میان سر بر رعیت بر روی و دل بر رعیت

گمبری است نظم مملکت ایشان سعاده و طمک ایشان تمام رونق شایسته دارد

در آئینه جاش گذاره دل خستگان آمده -

آغاز سال نو یکم محرم سال پنجاه و دو صد و هفتاد و چهار از نوبی - و

پست و سوم اگست سال روان - نسبت علی خان و خواجه بخش خوجه سرا عرض

نمودند که گوله نوب محرم سرا آمد و کلیدین کبیر نواب زینت محل راه شهر عدم

بود فرمودند که آنچه برای دفع و فتن است، در پراغ مانع و پندارند و بهیچان عمل حکم نماند
 باقی که از این جهت بهر روزی که در پیش واقع باشد بازار لال جاد در نشیند اگر چه اینجا و آنجا
 نگریان یکوست و هنگامی نیست و بزرگ ساری پس و پیش نیست الا امروز در قلعه هنگام
 خویش از آن آید پس خود را باور خود بیرون جان پیش در و شبها نگردد از آن
 مردم محرم الحرام - هست و جلوم اگست - منع چند از طائفه فوج که چنان صورت
 چنین صورت از حلقه اطاعت والی فوج هم بیرون نهاده بد اهل افتاد هنگام بیخ
 آمدند و حکایت کرده ^{ها} از صاحب فوج بهر زامان و صفت خان برگزیدند همین
 خلفه بشاه برخواند بد فرمود که این اشبه بد گوی شهابست بر زبان فوج او در بیخ گوی
 شهابست اگر چه سرد ارغونک بظاهر از حلقه مانعست ولی بیرون از حلقه بگوشان با هم
 نیست نمک لای و خوش اوقالی او که به شنیدن به آید دل به بدن او بخواهد -
 همانا نواب و وزیرالدوله بهای در فرمایند واقع فوج خوش ریح بود که درج شمار او نظری
 لباس او بود گوئی که یکی از مردان خدا بود شهابشگی و شکستگی بر وجهه پاذاست مردم
 شناسی و در نوازی اصناف نام داشت پس ایشان همین بود ایشان نواب محمد
 علی خان بهادر جانی بد ریافت هر آینه خوف پسندید و روش ستوده داشت با حفاظ
 احکام شریعت هیت تمام میداشت - امروز فرزندان اینجا با و سرایشان باز بسته
 است که حافظ محمد ابراهیم علی خان بهادر تمام اوست چونکه از طائفه بزرگانست
 و فوج صاحب حوصله ^{است} خیل اهل نمکین است پسندیده همگین است ایندرون ذکر
 صاحب زاده نواب عید الله خان بهادر بود در پور و پور نواب وزیرالدوله بهادر محرم
 میخرانم که - ایش بودن نس توانم که آنجا به سرزده مهرورزی با پدر بزرگوارم دراز
 کردند که که نکند و آنجنان بهیچ با وجود ناشناسی بهیچ در میان آوردند که کسی
 نیارد اتحاد و اخلاصیک با آنرا از آن حوصله گمان برنماید با پدرم بود داشتند همانا
 عید الله خان بهادر از اهل مروت و محبت اند گوئی که نمک مروت است که خلق به
 نهایت باو است بر آورد کار خلق است به بار است مروت در نهاد او به شمار و چنانهاست

که از زادروزاد باکن است امروز در راه است ^{خوشتر} و در راه است ^{خوشتر} و در راه است ^{خوشتر} - بعد از این در بیابانهای غریب قرار دارد -

مردم محترم: عیادت و بزمی که است با امروز یکجا جمعه از روز و آمده به محرم: سیاه
 دامن پاکیزه که در پاکیزه فرمودند: هنگامه با ایلت کوی گریه چون هنگامه این باران
 بود آب و گل جمع از جنگیدن میبود پس در پس نبود - باسکیع این واقعه شده .
 فرمود که امروز هنگامه یادواران بود جمع بود جمع از ایشان گاهی کاری نکشود
 آینده چه خواهد کرد - یارب کجا بهم دل بیبار خورشید را و امیرالامراستام الدوله
 نواب امین الرحمان خان بهادر بموس پرداخت که امروز نواب زینت محل و هم
 خانه زاد را و سوجه دیگرید آید سگاش تازه دل گرفت و آن اینکه نوع بهایه را شورش
 مزی و شوریده کاری به حال رسید که هم خانه زاد و نواب زینت محل را بهارش
 انگیزان جهت مقیم ساختند و این همه راه به جهت فکر بهمانی است و اندیشه
 ناسزاغی است که ایشان را از آن گونه حجت است بهما اندوزی را و دلیل است
 گزیده هی و این یکی به هیچ غارت است یکی را جوشش شوق تاخت و تاراج است
 لهذا ناله بچنین خيال بندی در شسته و جمع بچنان راه بهر خاسته شاه خشم
 گین شده حکم داد که جرگه از جمعیت شاهن باتوب و تفنگ بدولت که نواب زینت
 محل به مصدر آمده ماند و اندیشه گروه غارت بهشه را بهاء کند چون اماکن نواب
 زینت محل با بسکن نواب امیرالامرا قریب است و هم بههم قریب قریب است
^{خبر} هم جای باش و برا نگردد و هم او را نگاهدارند و بدربان و نیز سرگرم مانند - و
 شفا ناسزایان نواب زینت محل را مشور ساخت و سواس دل بهد آمد که ازین بهفه
 در سحر که بقلعه به آمدن میتوان آمد و هر روز که بشاه میرفت نمیتوان رفت ازین سحر
 بهام همیشه روز بشاه رسانند حکیم امام الدین خان لیب باش خاص خود را
 بهنام برگردانند و آن این بود که از انگیزان آتش و فن آمد فرمود که نواب فرزند بهاء و
 نواب امیرالامرا را بیان آرد تا بهای آید و دل رفته بازگشته آتش صورت نه

بسته در بهای منقح دیگر که حضرت امینار را شاید گرفتند که اگر سخن آفتن باز
 میان اهالی باشد و هر یک بیانی آن بود با شد مطلق آن چون بیج را بهر آنکه
 اگر ما از آن نیا شدیم هر که ایورد خزانگی که ایار که بهر آنکه حکیم ایام الدین خان
 در حقایق سخن و در تاریخ سخن ایاری داشتند تا ما بهر آنکه بیج بود که ایار از آن
 او حکیم بنیاد خود بود چون خان بود بست خوشگو حکیم بنیاد بود خود هر آنکه طریقت
 در ایام است باین سلطان طراز رسم ایام بنیاد است در ایام

چهارم محرم - بیست و هشتم اگست عرض تلازم پیش نظر آنکه غلام فریب نور یاد و
 حاصل بیج پایه افرازش مع اندر روز و عرض داد از بهجایانی که بتکرار جان ساری
 و خیر سگالی مشتمل بود بهانچه او بگردانید و بگردانید عرض داد که بهجایانی
 شورش در سگ و آهنگ صف آرائی در سردار شوق شورش بکنگر بنیاد است حکم
 یادنا بهره احضار بیج طریقت که از هر دو ایام بگردانید از آن چه خواهد آمد همان و همان
 امروز سکندر جهان بیگم مرزبان بهر حال دل دارد که پیش از مردان دارد آنچه
 شجاع در مردان جوی درین زن یابی - نه هر زن زن است نه هر مرد مرد * خدا بیج
 انگشت بکمان نکرد - و چگونه دل و دماغ ندارد که از حلقه ما است که از چند واسطه
 یادوست محمد خان میرد روی یکی از حلقه ایام چند ما حضرت خلد مکانی اورنگ زیب
 عالمگیر یاد شاه بود - همانا نواب سکندر جهان بیگم پس لقیق و ارجیند خلیق و در دیند
 بود امروز دخت ایشان نواب شاه جهان بیگم جانشین او است همانا در فرخنده
 رئیس است که خورشید دیده خلق حیدره شاه جهان بیگم شیخ نتوان کرد خود و سخا
 در بهاد ایشان افزون مهر و وفا در دین ایشان از اندازه بیرون است - امروز رونق
 بهر حال از خیر و خیر ایشانست خدایش عطف علیک حافظ یاد -

پنجم محرم - بیست و هشتم اگست - از عساکر زاهدی بجهت و یکن نام را بهر خا
 بسراخاد و انجایه آویزش شد که بیج بهایه به ساقه آن روزان بتایل شد تا بهر حال در آویخت

و بگویم بر حسب بیگانه‌داری که نگردد شوری آتش و لایحه نرسد بگردند مرد در حالیکه سخت
 عیوش و انگار اشک که بیندیشد بهار و غمگین که در این ایام خیر و خیرین بر این واجب
 گوش کرده عاقلان بگویند فرمود این هر که باقی‌زنده گری بود که بیخ و تنگام هنگام آوردن بگوید
 شد این بیگانه را نام بجهیره پلتن ازان خوانند که هنگامیکه آمدند شاهزاده جوان
 بهشت بهر هنگامه دنیا، بفرمود که آمد و آن عورده و دولت جرمای پیدائی گرفتند شاه سوگم
 فرمود که از زاد اصل روزانه شریف از بولود امروزه با پس و پیش روزه جستجو نمایند و بگویند
 هزار طفل لازم آورده که بپوش بیایند تا بهلوش جوان بهشت بگردند چون صورت
 پید آمد به جهیره پلتن نامزد شدند.

نهم محرم - هجرت و هشتم اگست - چند کس از قوم همدان بایلد بومنگیه نام
 درخواست نمودند که همخواه علی و باقره امرا و رانده سپاه و وثیفه همگی تملقبان
 نامی بر خود لازم بپوشند باین شرط که بهر حال دهائی مسافران سرقرازی بایند
 بپراشد.

هفتم محرم - هجرت و نهم اگست - عرض گویان عرضه دادند که امروز چنان با شماع
 افتاد که انگریزان فرمان رواح حیدر آباد کن را خواسته اند چرا که ما بین داستان اصلاح
 لوازی کدک آشتی صورت آرد الا بهر آن واستی نیستند - فرمود که اگر شنیده را
 گوئی بشارت فرزند سرپایه است که آمدنش چه خوش بود که صورت نشاط در گهواره بر
 افروزد و هنگامه سرور تازه گردد - که آصف جاه افضل الدوله بهادر مرزبان دکن
 ایسل بهر شهاب الدین است روح از سادات به نظر ابونغازالدین خان بهادر طبروز
 بیگ خطاب داشت از اعیان دولت و ازارگان سلطنت چه صورت چند با خلد مکانی بود
 ازین سلسله گاه و قاتی بدهیم و نه شنیدیم افضل الدوله بهادر اخلاصی قلبی
 نه قلبی بهادارد هم ارادت ظاهر دارد و نام عقید باطن - همانان نظام الملک
 آصف جاه افضل الدوله بهادر رئیس بود که در مرز ^{پرو} و قنوت به نایب بود خجسته
 سقات ایشان چنان که شرح توان نمود هم امروزه بر بانیین ابشا و هم دلجو

کرم خواجه در سنگور بخار با نیکو کاران فرود آمدند. منیر خسته در آنجا است. بخانه فرزندانش را و چه حرف
 می‌دهد و می‌گوید که بندگان من نباید چون او شده و بی کسی آنچه می‌کنند. سوره این یکم است. سوره
 اقبالش تمام. عاقلان با هم را امروز خود را با اینها جمع که از آن کجایان می‌آیند. با او چه بگویند.
 شاه - بلکه آباء پادشاه.

هشتم محرم که من ام الکسوف - چند روزی بر آنجا بود احوال خوب لال برده پشت دروازه
 کوزه پختن قلمه شورش آورد که دو تا ساقش و یک چوبدار شاه را زید گان سهری آمد
 چوبداران پراکنده و حال بهوشان حال پیش شاه را می‌زدند چه عرض می‌کردند و از زبان چه
 می‌آید. فرمود که این اضطرار چرا است. گفتند که از آنجایی که از آنجا است تا آنجا نیست
 از کس ضرر نیست - لال پرده در اصطلاح امرای مهوریان ادبگانه در پیش را می‌گویند و
 آن بر شاهان مهوریه راست حقیقت آن این بود که پیمانی دیوان چه عام وجه خاص
 در بود بلند فر و از پرده زینت صبح و در پیش بهایمان شاهانه زینت و زینت می
 داشت اعیان دولت و ارکان حضرت به ^{پیش} پیش و بیچارگان در درج آمدند و شاگردان
 بیرون آن پرده بادب می‌ایستادند و آواز نگاه روبرو نگاه روبرو بلند می‌کردند که آهنگ
 دربار به تسلیم در پیش کوزه پشت شده ازان جاگشته بجای تسلیم سوپین آمد و هم
 برین تهنیت کورنش شاهانه بجا آورد و بنیبه خویش می‌ایستادند.

نهم محرم - سی و یک اگست - امروز از صبحگاه پیشتر بلغیان با آویزه انگریزان گرد
 کوهچه گردیدند. شام هنگام بی مرام باز گردیدند - زمین پروران قه لونی باد خال
 سه هزار روزه از دخل ربيع خاطر آمده داخل خوانه ^{خزانه} نبودند و سرگروه نان از هر گه
 لونی که نامش از یاد رفت استدعا می‌کوس که بی پیش خود نبود از آنجا که میرزا الهی
 بخش سافر آمد سهارش و بحق و با اثر افتاد و دم بخوادش نگر رسید که خواسته
 ربيع بخشوده آمد هدایت. افزا میرزا الهی بخش از زمره اقربای شاه بود. چون او را خبر آمد
 و روزگار باور بخشواری اقربا پیوست. هدایت افزا سه پسرگانه است نواسه شاهان زده
 میرزا سلیم دور عرش آرامگاه یک میرزا سلیمان شاه که صورت زینا سهرت می‌کرد است
 اگر شاه ثانی

در همین نزدیکی و با حضور سیاحت دوم حضرت امیر کبیر که بیرون در پیاد ایشان
 به شمار می‌آورد کارخانه هیت بسیار بود خدایش نگهدارنده بیستم میرزا اقبال شاه
 که بیکر سپید بود بی چشمی عدم نوبه میان امیر و رفا درین بیاد آفریده می‌بود و
 بیعت بزبان دوده مشوره را پیش نه لکن در شهرهای بعضی چون کابل این بیاد آفریده می‌باشد
 کم گمان بود که بیاد آفریده با هم این سلسله از اطلاع ناپاک است و این بیاد تمام
 بیاد است

دشم محرم - یکم ماه سنه ۱۰۰۰ هجری القمری که میرزا ارباب خان بهیاد و خان
 بهیاد و خان قریاب خان که بهیاد و خان شهره بهیاد آفریده بهیاد دهنی از کهنه بهیاد
 آمد هنگامیکه ورود بهیاد ره بود که در کور می دهنی است شهر آرامش و زبده آمد بهیاد
 آنکه خسته راه بود و از خرابی آن شهرها آورد و بود روز هم قیام بهیاد چونکه شاهد ره
 راه زمان

در آن روز آرام گاهی قشور بهیاد بود بعضی بیاد اعیان که ایشان که بهیاد آمد تکرار
 بهیاد آمد میرزا ارباب خان که درین شهر گری آگاهی می داشت باویژن خیره
 - ران آماده گشت و بهیاد آورد گفت - آن زمین باشم که روزی جنگ بهیاد
 من - آن منم کاندرمیان خاک و خون بهیاد می - فتنه انگیزان که شناسا آمدند که زمین
 است بهیاد نامور خاندان الدوله میرزا قریاب خان که بهیاد و خان بهیاد بود - بیاد نامید و
 خان مرد بهیاد بود و سر سرداران که هنوز نام نامی او زنده است پس گردن گردیدن
 گرفت و دست زبانش بهیاد و بهیاد - ایران آمدند که همراگوسیان آیا همراگوسیان
 این آن آمدند بهیاد آبادی ما - اکثر بود زبده شادان ما - بهیاد و زبده سرا

بهیاد بهیاد استند از بهیاد خوروی بهیاد نام شد که پانصد سواره بهیاد با
 او فرستاد زن و زن الدوله بهیاد در بند ریاضت بیاد اعیان مراحم غلامانه پرداخت
 در بهیاد حال مذکور گردید - بیوتم چون او را دید مانو نمود - سروانه بهیاد
 فرمود از ما نام بهیاد ایران نام نام اختیارات بخشود و اکرام نمود -
 که دخترخوان
 بیاد اعیان الدوله بهیاد رفیع دان و بی شود - بیوتم بهیاد خوروی بود که از بیاد نامی

خوش اخلاقی کوفه عظمت بود از همه که اجناد عدو بر دست او و در آن روز بیره شد شد
 فریاد برآوردند که ساجد ^{شده} خردان عدو علم ماوی آموختند و چون به راه آمدند
 به آن گویانه گشت علم با بر سر زبان عدو زدند و شفاعت آن بزرگوار گویان را به کمال
 با دست گویان به برآوردند بیره (زبان) که دست بختیجه نور بخت آید و چون در بر سر
 از خنده شیدم از آن خوانند و گویان کوفه نماز او بود که با جماعت نورانیان از او طلبه در آن
 الهای را ندانند همین کوفه کوچک و بزرگ همه از او نصیب می اندوختند همانا اقارب از
 او نصیب و نسب در دست می نمودند هیبت بصر چهل و هشت سال بزرگ
 فال به نام لکنو کاندن و مدگانی او لبر ز گشت و خدا بیوسته به پانزدهم محرم بود
 و یکم زار و دو صد و هشتاد و هشت از هجری - همه خلق جهان را در وفاتش دیده
 برسم شده دعاگر اشک حسرت و سختی که افلاطون ز عالم شد -

قدرت الله بیگ خان پنداشت که هزل پنج هیبت در چهار سالک او را به سخت
 المادی بداد حق در مقام اعلی جا - بر این دو نسبت بود یک همشیرزادگی و دوم
 تاگردی که هم حال من بود و هم او استاد من اما سالها دولت با بوس او در یافتیم
 سلف که هیچ نبرد آشتیم - معرفت العرفی له و لیسب قاجانم آهاتم اللهم
 ساسنی و ایاه عیالاً به سیرت -

پانزدهم محرم - دوم سنه - بر زمین قدر که از واجد علی شاه میگردیدش چون هوس
 حکومت در ^{حکومت} سردادت هنگامیکه پیش سر نیز در زمانه بمقام او در رسید بر زمین آورد و بدال
 اندیشه در میان رواقی املاک مصر چون سید و هنگامه با ضیاع روش آورد به تاب برآمد
 به سینه دست به از گردن کشان گرد آمدند پس از آن گریزان شدند سکو به کوفه
 آمدند و نزاع از سر گرفت - بنا بر این گزین شد مخصوصاً بنیاد آمد سکه و خدایه بنام خسرو
 نیاد بر سر کار و از رمضان در آن میان بی رابهارگاه سهویار فرستاد که عباسی بهر زمان
 داده عریفه که بر آراست چنان برنگار که خانه زاده را کوچه شهر با آن گریزان
 پیش آمد و شورش بزرگ افتاد به نیروی آنها و الا کار دوازده آسانی گرفت از بدایه

ایشان را با خود نبرد و ضرورت مراد را بدست آوردند و در آن زمان که اینگاه را حاکم
سراید تا جمیع پهنی که پیشین شاید آید و ایام اطمینان که پیش آید و در آن
چاره هوا جسم نبرد پهنی و ضرورت مراد را بدست آوردند و ایام اطمینان که پیش آید و در آن
لیتیم الدوله نوبت جاه احمد علی خان ^{آورد} و پادشاه دوله سید صیف الدین حیدر
خان به پادشاه و حسین الدوله حیدر نوبت جاه احمد علی خان به پادشاه دوله سید صیف
مراد پادشاه و سید الدوله مراد پادشاه و کل پهنی و در آن زمان که پیش آید و در آن
پادشاه و سید پادشاه و پادشاه سلطان شاهزاده سید پادشاه دوله شاهزاده
پادشاه و سید پادشاه و این راز را به تفصیل بیان نمود پس با اتفاق یکدیگر پادشاه
همان سگالش بخلوگاه خسروی رفت و عرض نمود که آنکه نمود و آن سگالش آمد که چنین
پیدا شد که هنگام بیج بیج افتادند است و کله های گوناگون دیدند آنی است ازان پیش که
آن پادشاه آمد چنان سگالش باید که باز دست گزیدن نباید و صورت آن پادشاه روشن
میتوان شد اول آنکه خسرو از سلطنت دست بردار کرده از شاهزادگان آنرا که ^{آورد}
و اند تا جوهر کند و جمیع خوشتر نشانند و خود بدولت بحفاظت خانه زاد که جرگه مرکه
آراسلح شور از قشون ^{پادشاه} میث و خانی که با خودش دارد راه جمیع اجیر شود و بواسطت
صاحب جمیع پور وجود همور سخن آشنی بانگیزان اند از دتالجب پادشاه خانی از میان دفع
و وسوسه رفع شود - دوم اینکه یک از شاهزادگان از میان برخیزد و با هم جنگ زوری
کند و پادشاه با همی و پادشاه از دست ^{پادشاه} بگیرد و بسند فرمان روانی پادشاه را بمهرولی
که خواجو پختیار کاکلی که در آن مزار رفته اند نگاهدارد و از اسرا نماید و زندانی
ادتیار سازد و از اینجا شاه باقی شاهزادگان را با عسکر شاه و بحیثیت خانه زاد
که سبب ذکریافت بانگیزان فرستد و فرمان دهد که بحالحت بانگیزان در آیند و
با ایشان هم عزم شوند که بر مخالف انگیزان تبع آرایند تا خمال مخلصیت و وسوسه
منازعت از میان برخیزد و نواب فخرالدوله امین الدین خان و امیرالامرا احتشام الدوله
نواب امین الرحمان خان و نوبت جاه حصام الدوله نواب احمد قلی خان هم ایما

بهم عنانی بایند که میراثیه شاهزادگان گام آنجا باشد که بانیگز از انظار شناسانند
 از همین سخن اصلاح بر سر آمد و همان اشق خیرید و آیداری استوار کنند و بشاه
 برآمد و آید. ^{مطالب} برآمد بکرم و رشید اگر شاهزاده فروشد و بگردد آمد آن زمان
 خیرید شاهزاده آید و شاهزاده ^{باز} سزاوار است.

و چون اگر حساب دید ظاهر کار بود نشود بکار گزاران بر خیزند و با راستن سپاه
 برآیند و بافتتاح آید و با اصلاح مسوره چنان گویند که همه شاهزاده و همگی
 اوگان دولت بدست بدایره آویزه قطب آما نشیند ها غبار را رخ نمایند و فساد
 را قطع نماید نازیس و گردند و بسوی خانه نیارند که بر دن بر دانی به که
 نابودگی از بیچارگی حاصلین.

همینانی بایند که بانگیزان اشعار شناسانند از خسرو سخن بر سر آیند و همان وفادار
 استوار و سکنه اگر شاهزاده فروشد و بگردد آمد آن زمان سپارش خسرو در حق وی
 ناگردد ^{انگیزان} آید و شاهزاده بهالقی سزاوار است خسرو به شنیدن
 این حکایت خواهش انبی بود و آهنگ کوچ فرمود و چون عهد الحکما حکم حکم
 احسن الله خان را بر سر آورد ^{باد کرد} سراز ^{ظاهر نبود} و سری که بود با و سر نمود بخلاف آمد باین و
 بآن افتاد و این بدو را نادان گفتن و این فرقه را چگون و چنان سرانیدن
 و این کوچ را هیچ شهرت گرفت که دل مشکلمان بهم بر آمد سبها عزو الملک
 رض الدوله بهادر را سخن سخت آمد که زمام اختیار از دست رفت و گفت
 که تو خود نادانی این روز سلطنت را چه دانی و چنان بگارش آمدند که این میر
 در بند خود است بظاهر دوست بیاطن دشمن است اگر این سزاوار بودی هنوز
 از وی کاری برآید همانا این میر به تدبیر در مصالحه ملک محضر به تمیز
 است چون آنکه اگر بحساب دید ظاهر خانه زاد کار بند نشوند بکار گزاران بر خیزند
 و با راستن سپاه بردارند و بافتتاح آویزه و با اصلاح مسوره چنان گویند که همه
 شاهزاده نخستین بدایره آویزه قطب آسان شدند و تا غبار را رخ نمایند و فساد

را قطع نمازنامه‌ها و غیره نگرفتند که بر طرفین میرزاانگی بود که با هویتگی از بهیاری در آن روز
 که انگلیزان در حرکت ^{قلیه} آمدند خابور غنچه را بشان ^{قلیه} بفرستادند که در آن روز چندیگان کرده
 و آنجا تا آخرین روز در راه حساب طلسم تیوریه از هم باشد خسرواشک به چشم
 گویانید همان برهنه‌ای او به بادیه رسانید و چون بالاجرم کرده زواج برهنه‌یوشی به نسبت و از آن
 روز غنچه‌یوشی از آن بهیچون علقه نبروده شد و گنج به گنج مفرود شد -

سوزدهم محرم سنه ۱۱۰۰ شهر جزالطیک و من تلوه الدوله میرزا امین الدین احمد خان
 خان بهادر و امیرالامرا احمدشاه الدوله نواب امین الدوله خان بهادر و نواب
 فرخ‌جاء صاحب الدوله احمدقلی خان بهادر هنگام آرایش دربار به اتفاق هرگز آوردند
 که از شهر درگذرند که ایندرون اندیشه گاه شد بهیچانند فرود که قریب است ما هم با
 شما برآیم -

چهاردهم محرم سنه ۱۱۰۰ شهر بهیچون از مردم آمده هر دو بار و اهل باویزنگاه
 بهیچانند و بدایره گاه بهیچانند و بکشتن در آمدند و زشتی افتاد و گنج بهیچون
 بکرد اخراک و پشت داد

پانزدهم محرم سنه ۱۱۰۰ شهر نواب فخرالدوله میرزا امین الدین احمد خان
 بهادر هندو قجه هندو لاج به نظر سلاطینی آورد و بهیچانند و گرشه که از شهر بهیچون
 آید و راه نورد لوهارو گردد به بهیچانند نماید -

شاهزاده هم محرم هفتم سنه ۱۱۰۰ از آنجا که بازار بهیچانی رونق افزایح یافت و ستم
 ستم قهاران افزایش گرفت نواب فخرالدوله بهیچانند میرزا امین الدین احمد خان بهادر
 بهیچانند و انجمنی برآراست و محضی درست نمود که هنگام هنگامه آرایح بهیچانند
 هر یک با هم پیوسته بهیچانند ایشان همت برآراست سخن او اتفاق گراشد که همت
 بهیچانند هر یک بهیچانند پس اهل کوچه بهیچانند و بازار لال چاه و کوچه شهرخان
 بهیچانند شده بکمین کهنگان در نشستند از آن پس نواب فخرالدوله بهیچانند بهیچانند
 رفت و پوست کدی عرض کرد اتفاق از آن هم بهیچانند سلاطین افشار دوله سازگار